

پیش‌خواران

به بهانه انتشار خاطرات «سیدحسن حسینی خامنه‌ای»

برادر مبارز رهبر در آیینۀ یادها و یادمان‌هایش

■ شاهد توحیدی



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، خاطرات سیدحسن حسینی خامنه‌ای، مبارز انقلاب اسلامی و برادر آیت‌الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رهبر انقلاب اسلامی را در

بر دارد. این مجموعه به دست محمدرضاشرایبندی تدوین شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی، به انتشار آن همت ورزیده است. تارنمای ناشر در معرفی این کتاب، به نکات پی آمده اشارت برده است: «سید محمدحسن حسینی خامنه‌ای یکی از نیروهای انقلابی با زمینه مذهبی و پیرو نهضت امام خمینی است که در خانواده‌ای روحانی و اهل علم در شهر مشهد متولد شد. وی از مقطع دبیرستان، با فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی برای مبارزه با رژیم پهلوی آشنا گردید. سپس همراه با برخی دیگر از مبارزان در مشهد به تهیه اعلامیه و توزیع آن می‌پرداخت. در اسفند ماه ۱۳۵۲ به واسطه‌اعتراف یکی از افراد بازداشت‌شده به دست ساواک به جرم مشارکت در تهیه و توزیع اعلامیه ضد رژیم پهلوی، دستگیر و به کمیته مشترک ضدخرابکاری تهران منتقل شد. جایی که هم‌زمان دکتر شریعتی هم در آنجا زندانی بود و پس از مدتی برادر دیگریش به نام سیدهادی خامنه‌ای را نیز به آنجا بردند. وی پس از گذراندن حدود هشت‌ماه و بدون حکم در زندان کمیته مشترک ضدخرابکاری، سرانجام با برگزاری یک دادگاه فرمایشی بدون توجه به دفاعیات متهم، به یک سال حبس محکوم و به زندان قصر منتقل شد. در اواخر سال ۱۳۵۳ از زندان آزاد شده و هم‌زمان با اشتغال به کار در بازار، به ادامه‌تحصیل پرداخت. پس از گذراندن دوره‌دانش‌سرای راهنمایی، به‌عنوان معلم



سیدحسن حسینی خامنه‌ای

مقطع راهنمایی جذب آموزش و پرورش شد و پیش از سال ۱۳۵۷ – که به‌واسطه فعالیت‌های انقلابی اخراج شد– در آموزش و پرورش به روشنگری علیه ظلم و ستم رژیم پهلوی می‌پرداخت...»

راوی در بخشی از یادمان‌های خویش، در بیان اوصاف مبارزان تبارش، چنین اظهار داشته است: «من از وقتی که به یادم می‌آید، برای پدرم هیچ‌گاه مبارزه علنی نبود، اما بالاخره با رژیم گذشته و شرایط حکومت پهلوی، هیچ‌همخوانی‌ای نداشت، بلکه نگاه سیاسی انتقادی داشت. بالاخره در خانواده عمه ما، به‌رورش سرحوم شیخ‌محمد خیابانی، مبارز نامدار دوره مشروطه، انقلابی بوده و اعدام شده است. پدر بزرگ ما مرحوم سیدهاشم نجف‌آبادی، مثلاًدر حدود ۶۰سال پیش، به سمنان و همدان تبعید شده است. بالاخره مبارز بوده که تبعید می‌شود. حالا نمی‌دانم به چه مناسبتی تبعیدش کردند، من نه دقیقاً تاریخش را می‌دانم و نه مشخصاتش را. شاید بزرگ‌ترهای من بدانند، ولی علی‌الاصول خانواده ما اینطوری بوده است. از اول تکیه کلام مادر ما، پهلوی گور به گور شده بود. یعنی اینطوری نبود که در خانه، عکس شاه باشد، یا سخی در مدح اعلی حضرت گفته شود. اعلامیه امام بود، کتاب امام بود. پدر ما، شاگرد آیت‌الله‌العظمی مرحوم میرزا حسین نائینی است، صاحب کتاب تبییه‌الامه و تنزیه‌المله، که به تعبیری همان حکومت اسلامی مورد نظر حضرت امام را تبیین می‌کند. یعنی استاد پدر، در زمره مبارزان و انقلابیون زمان خودش بوده است. این شاگرد هم، قطعاً همانطوری می‌تواند باشد... من در سال ۵۶ معلم مدرسه راهنمایی شدم، تا سال ۵۷ در فروردین ۵۷، من را به دلیل سابقه‌ای که داشتم، اخراج کردند. قانونی نه، یعنی جلوی من را گرفتند، پول را دادند و گفتند خوش آمدی! آدمم بیرون. در دوم اسفند ۵۷، رقیم از آن آموزش و پرورش ابلاغ گرفتم، استخدام نشدم، ابلاغم را گرفتم، مثل معلمی که معلق بوده و سپس در مدرسه خدمت کردم. انقلاب که پیروز شد، من معلم بودم، یعنی بلافاصله معلم شدم، سر کلاس بودم، مربی پرورشی بودم...»

■ **سمانه صادقی**

آنچه در پی می‌آید، آغاز و انجام یکی از خادمان بی‌شفقت پهلوی دوم را در خویش دارد. تیمور، بختیار در سببیت با مخالفان شاه‌اشتهار یافت و نهایتاً نیز به سر نوشت آنان دچار شد که روزی تشنیت‌شان می‌کردا فرجام او چه در دوران شهنشه‌گی در ایران و چه مقطع مبارزه جویی در خارج از ایران، پس خواندنی و عبرت‌آموز می‌نماید. امید آنکه تاریخ پژوهان ایران معاصر و عموم علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.

■ **بختیار از آغاز تا کودتا**

تیمور بختیار، در آغازین ماه‌های جنگ جهانی اول، در سال ۱۲۹۳ و در روستای درک از توابع استان چهارمحال و بختیاری به دنیا آمد. او پسر ارشد سردارمعلم بختیاری و بی‌بی کوکب حاجی‌ایلخانی بود. تیمور سواد اولیه را، در مکتب خانه‌ای در همان روستا و دوره اول متوسطه را در دبیرستان ادب معروف به کالج انگلیسی در شهر اصفهان آموخت. زمینه خانوادگی، موجب علاقمندی تیمور برای ورود به دانشکده افسری شد. اما لو رفتن طرح ترور رضاشاه از سوی سردار اسعد بختیاری، موجب بدبینی وی به بختیاری‌ها شد. طوری که دستور محروم‌شدن پسران ایلخانان بختیاری از تحصیل، در دانشکده افسری کشور را صادر کرد. چند ماه بعد از مخالفت رضاشاه، ابوالقاسم‌خان بختیار عموی تیمور و حاکم شهرهای شهر کرد، اصفهان، کردستان و کاشان، او و شاپور بختیار (دیگر هم‌زاده تیمور) را برای ادامه تحصیلات به بیروت فرستاد. تیمور بعد از اخذ دیپلم، یک سال دوره مهندسی دید، و سپس برای ادامه تحصیل، به فرانسه رفت و وارد دانشکده سمور سمور (دانشکده افسری سوارکاری در شهر سمور فرانسه) شد. در ۱۳۱۴ به فکر دیدن دوره‌های دیگری افتاد که به عللی انصراف حاصل کرده و به ایران مراجعت نمود. در فروردین ۱۳۱۵ با درجه ستوان دومی، فرمانده اسواران (سپاهیان سواره) در هنگ حمله مقیم جمشیدآباد تهران شد. تیمور در سال ۱۳۱۶، متصدی آجودانی هنگ ۲۲ سواره لشکر ۸ مکران و سال ۱۳۱۷ به ترتیب تصدی رکن چهار لشکر ۸ مکران، فرمانده و ستوان یک شد. اما از آنجا که سران بختیاری در عهد رضاشاه مشکلاتی داشتند، ستوان یکم تیمور بختیار هم به زاهدان منتقل شد. او به سال ۱۳۱۸ و مقارن با وقوع جنگ دوم جهانی به اصفهان منتقل شده و سه سال بعد به درجه سروانی نائل آمده و به تهران نقل مکان یافت. تیمور به جهت قابلیت‌های فردی، در سال ۱۳۲۳ به فرماندهی هنگ سوار حمله منصوب و موجب جلب رضایت بیش از پیش افسران مافوق او شد. بختیار در سال ۱۳۲۵، به عنوان رئیس نظام وظیفه به زنجان رفت. اما بعد از مدت کمی با درجه سرگردی، به فرماندهی هنگ سوار «شاپور» رسید و در جریان بلای آذربایجان در پاییز ۱۳۲۵، داوطلبانه برای سازماندهی نیروهای پارتیزانی ضد حکومت‌های آذربایجان و کردستان، به مناطق خسمه زنجان که در سیطره و نفوذ برادران ذوالفقاری بود، اعزام گردید. از همین رو مقامات ارشد نظامی به پاس تشکر از اقدامات او، در آذرماه ۱۳۲۵ مقام وی را به درجه سرهنگ دومی ارتقا دادند. بختیار پس از مدتی فرمانده سوار هنگ ماکو شده و در سال ۱۳۲۷،

با تمام خوش خدمتی‌های بختیار به پهلوی دوم، او در سال ۱۳۴۸پرونده میرغضب سابق خود را به اتهام خیانت به میهن، به دادرسی ارتش محول نمود. در ۳۱شهریورماه همان سال، دادگاه عالی شماره یک ارتش به پرونده بختیار رسیدگی و غیایا او را به اعدام محکوم کرد! به همین منظور ساواک برای اجرای حکم، چند افسر سازمان امنیت را به عراق فرستاد. آنها نیز تحت این‌عنوان که از رژیم شاه ناراضی هستند، خود را به بختیار نزد یک ساختند!



تیمور بختیار، از خوش خدمتی تا دشمنی بی‌فرجام

او در به کف آوردن

قدرت، ثروت وزن بی تاب می‌شد!

تهران شد. از همان وقت بود، که نامش بر سر زبان‌ها در سال ۱۳۲۸، برای ادامه تحصیل به دانشگاه جنگ رفته و به سال، ۱۳۲۹ با احراز شاگرد اولی و اخذ نشان درجه اول دانش، فارغ‌التحصیل و به سمت رئیس ستاد لشکر گارد شاهنشاهی به فرماندهی سرتیپ حسین‌منوچهری (معروف به بهرام آرنا) برگزیده شد. تیمور بختیار از سال ۱۳۲۹ تا نیمه دوم سال ۱۳۳۱، در این سمت باقی ماند تا آنکه واقعه قیام ابوالقاسم خان بختیاری اتفاق افتاد.

■ **ارتقا در پی از دواج با شاه**

باز ادواج محمدرضا پهلوی و ثریا اسفندپاری بختیاری دختر عموی تیمور در بهمن ماه ۱۳۲۹، جایگاه بختیار در دربار و خاندان سلطنت تحکیم شد. ولی آنچه موجب ترقی بیشتر بختیار گشت، دفع‌نافرمانی ابوالقاسم‌خان بختیاری یکی از خوانین با نفوذ ایل بختیاری و عموی تیمور، علیه دولت دکتر محمد مصدق است. او چهار سال قبل نیز علیه حکومت مرکزی دست به شورش زده بود. ابوالقاسم‌خان در سال ۱۳۳۱، تپ اعزامی ارتش را خلع سلاح کرده و هر از گاهی بر حکومت مرکزی می‌شورید؛ لذا مصدق، بختیار را مأمور رفع غائله و قلع و قمع او نمود. موفقیت تیمور در این مأموریت، موجب انتصاب او به فرماندهی یکی از تپ‌های



تیمور بختیار در دوره تصدی فرمانداری نظامی تهران

از دیگر اقدامات بختیار در دوره مسئولیت، یافتن یک محل مستقر برای فرمانداری نظامی است. بختیار عمارت حصریه القدس محل تجمع بهائیان که از سوی باتمانقلیچ تخریب شد– را که از نظر موقعیت محلی در مرکز تهران بود و وسعت بسیار داشت، به انتخاب محل فرمانداری نظامی در نظر گرفت. حسین فردوست در خاطراتش، در خصوص دورانی که بختیار فرماندار نظامی تهران بود، می‌نویسد: «تیمور بلافاصله به دستور امر یکایی‌ها، فرمانداری نظامی تهران را ایجاد کرد و قدرت واقعی را به دست گرفت. او دیگر آن جوان زن و بچه دوست ایلپاتی نبود و مست قدرت شده بود. در مقام فرمانداری نظامی تهران، بیدادگر و هر کس را که امریکا و انگلیس یا محمدرضا می‌خواست، از دم تیغ می‌گذرانید! توده‌ای‌ها را قلع و قمع کرد. فدائیان اسلام را، به طرز فجیعی به جوخه اعدام تحویل داد. پادگان مرکز ۲ زهی را، به یک شکنجه‌خانه تلم و کمال تبدیل کرد و به جان زنان و دختران زندانی، خرس انداخت و حتی از اذیت و آزار بیرمرد محترمی چون آیت‌الله کاشانی نیز فروگار نکرد...»

■ **خلق و خوی آقای فرماندار**

تیمور بختیار، دو بار از دواج کرد. ازدواج اول او، در اوان جوانی به گاه خدمت در اصفهان انجام گرفت. همسر اول وی ایران خانم، دختر خسروخان سردار ظفر حاکم شهرهای یزد، کرمان، بلوچستان، اصفهان و مازندران بود. البته تیمور از طرف مادری نیز با ایران خانم نسبت داشت. ثمره این ازدواج، دو دختر و دو پسر بود. همسر دوم تیمور، قدرت خانم از شاهزادگان قاجار و همسر عدلی سرهنگ میمنی

داده‌های تصور برده‌اند که بختیار به محض ورود به سوئیس، فعالیت علیه رژیم شاه را شروع کرد، اما چنین نبود. وی هرگاه شاه به مسافرت اروپایی می‌رفت، شرفیاب می‌شد؛ در تمام اعیاد و روزهای مخصوص، تبریک می‌گفت و با اغلب خاندان پهلوی نیز دوستی می‌گفت و با اغلب خاندان پهلوی نیز دوستی و مرادود داشت. اما در این میان بودند، عده‌ای که همچنان در پی تخریب بختیار نزد شاه باشند. گزارشات منفی علیه او آنچنان بالا گرفت که نهایتاً منجر به اخذ گذرنامه سیاسی‌اش در مهرماه ۱۳۴۱ شد. بازنشستگی بختیار به او فهماند که دیگر در ایران جایی ندارد!

افسر بازنشسته ارتش و مدیر روزنامه «آرام» بود. دبلسنگی تیمور بختیار به قدرت‌خانم به جایی می‌رسد که سرانجام به زور طلاق او را از شوهرش می‌گیرد! ثمره این ازدواج دو پسر است که یکی از آنها به درجه طبابت در یکی از دانشگاه‌های بغداد رسید. این فرزند به هنگام شکار و قتل پدرش، در صحنه حضور داشت. بختیار بار دیگر پس از تأسیس ساواک، دلباخته فرح‌دخت عباس خاقانی، با نام مستعار «پوران» خواننده معروف و همسر عقدی عباس شاپوری نوازنده ویولون و آهنگ‌ساز می‌شود. اعتراض‌ها و شکایت‌های شاپوری در برابر خواست بختیار، ره به جایی نمی‌برد و بنا به نوشته فردوست، سرانجام بختیار پوران را از جنگ شوهر بیرون می‌آورد! بختیار قصد از دواج با پوران را هم داشت، اما بخاطر انتشار شایعاتی از طرف مخالفین (سپهبد حاج علی کیا و سپهبد علوی مقدم)، نه تنها از دواجی صورت نگرفت، بلکه سوء شهرت او را نیز تشدید کرد. عیسی پژمان، نماینده ساواک در کردستان، شخصیت و خلق و خوی تیمور بختیار را چنین معرفی کرده است: «تیمور بختیار، فردی تحصیل کرده و مقتدر بود. از سرکردگان معروف ایلی و سرداران نظامی به نام ارتش و فارغ‌التحصیل دانشکده نظامی سن‌سیر فرانسه بود. جسات و شجاعتش در هر مردی، زبازتر خاص و عام بود. در عین ناموس پرستی و حفظ اصول عشایری خود، از دست درازی به ناموس دیگران نداشتند. اما به علت وجود شخصیت و علو طبع و ترقیات سریع در مدارج و مشاغل نظامی، بیش از موهای سرش دشمن نداشت. دهن گشادی و ظرفیت پربرای داشت. مسائل مهمی را که باید به مهتران بگوید، به کهنتران می‌گفت و از این طریق، مشکلات فراوانی برای خود به وجود می‌آورد... با همه اعتقاد و اطمینانی که شاه نسبت به او اظهار می‌کرد و امتیازاتی که بی‌دردی بر اثر فعالیت‌های چشم‌گیریش می‌گرفت، با آن که یک قطعه زمین در خیابان سعدآباد و دیوار به دیوار کاخ به او بخشید، ولی قلباً از او خوش نمی‌آمد. چرا که بختیار، دشمن جفت‌بندی از نظر انتقاد از وضع موجود نداشت...»

■ **وقتی جلا، مغضوب مخدم خود شد**

در نوامبر ۱۹۶۰ مطابق با ابان ماه ۱۳۳۹، جان اف. کندی در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا پیروز شد. این خبر اما برای شاه و وزارت خارجه ایران، بسیار ناخوشایند و نامطلوب بود. چراکه اردشیر زاهدی سفیر وقت ایران در آمریکا، برای انتخاب یکسوزن بسیار فعالیت نموده و حتی ۲۱۵میلیون دلار هزینه تبلیغات انتخاباتی او کرده بود! این امر موجب دلخوری کندی و سران حزب دموکرات آمریکا از ایران شد. برای رفع این کدورت، محمدرضا پهلوی تصمیم گرفت تا تیمور بختیار را – که مورد اعتماد آمریکایی‌ها بود– برای ملاقات و گفت‌وگو به این کشور اعزام نماید. در بهمن ماه ۱۳۳۹، تیمور بختیار به همراه علینقی عالیخانی و غلام‌رضا تاج‌بخش عازم واشینگتن شد. این هیئت سه نفره پس از گذشت سه هفته، سرانجام موفق به دیدار با کندی می‌شوند، اما این دیدار بسیار سرد انجام شد. پس از آن، هیئت سه نفره ایران عازم کانادا می‌شوند. در پایان سفر به کانادا، بختیار مجدداً برای انجام برخی امور شخصی (بردن همسرش) به واشینگتن بازگشت و حدود ۱۰ روز دیگر، در آمریکا ماند. در این مدت مقامات آمریکایی با بختیار تماس گرفته و به او اعلام کردند که در مراجعت به ایران باید نخست‌وزیر شود. بختیار در قبول یا رد این پیشنهاد، از آمریکایی‌ها وقت خواست. اما در مراجعت به تهران، با ملاقات سرد شاه مواجه شد. چراکه گزارش پیشنهاد آمریکایی‌ها، زودتر از او و از سوی دیگران به اطلاع شاه رسید. پس از آن بود که بختیار از

تیمور بختیار در دوره تصدی فرمانداری نظامی تهران